

سوسور به روایت دریدا: نوشتار به‌مثابه امر غاصب

مهدی خبازی کناری*

ندا راه‌بار**

چکیده

دریدا نقش به‌سزایی در معرفی سوسور به‌گفتمان فلسفی و زبان‌شناختی زمانه ما دارد. این مقاله ضمن پرداختن به بنیادهای فکری سوسور و تأثیر‌گذاری سوسور بر دریدا بر آن است که نقد ساختارزدایانه دریدا نسبت به سوسور در مسأله نوشتار را مورد تحلیل قرار دهد. سوسور در کتاب دوره زبان‌شناسی عمومی، با تقسیم‌بندی قلمرو زبان به دو بخش بیرون و درون، نوشتار را از قلمرو درونی زبان بیرون رانده و آن بازنمایی زبان تلقی می‌کند. از نظر سوسور نوشتار غاصب جایگاه گفتار بوده و امری حاشیه‌ای تلقی می‌شود. اما دریدا معتقد است سوسور با تعیین حدود درون و بیرون برای زبان و خروج نوشتار از قلمرو درونی زبان، نتوانست از متافیزیک مبتنی بر حضور تخطی کند. وی با طرح مفهوم Difference به‌وجه مستقل نوشتار نسبت به گفتار اشاره داشته و نوشتار را از به‌انقیاد درآمدن گفتار خارج می‌کند. به‌باور دریدا، اختیاری بودن نشانه می‌تواند دال را از انقیاد مدلول بیرون آورده و دال‌های متکثر ایجاد کند. از نگاه وی، Difference نشان‌دهنده امکانی برای شدن‌های مستمر در متن است و این شدن‌ها زنجیره بی‌پایانی از دال‌ها را به‌همراه خواهد داشت.

کلیدواژه‌ها: سوسور، دریدا، نشانه، اختیاری بودن، تفاوت، نوشتار، غاصب.

* دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول)، mkenari@yahoo.com

** دانشجوی دکتری فلسفه غرب، دانشگاه تبریز، n.rahbar.b@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۰۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۷



۱. مقدمه

اغراق نخواهد بود این ادعا که نمی‌توان به گفتمان فلسفی، زبان‌شناختی و نشانه‌شناختی و حتی به دیگر حوزه‌ها ورود پیدا کرد بدون این که فردینان دو سوسور (Ferdinand de Saussure) (۱۸۵۷-۱۹۱۳) زبان‌شناس بزرگ سوئیسی را مورد مطالعه قرار داد. این امر را در میان فیلسوفان هیچ کس به اندازه ی ژاک دریدا (Jaques) Derrida (۱۹۳۰-۲۰۰۴) فیلسوف فرانسوی درک نکرده است. از این جهت او یکی از بانیان معرفی سوسور به سایر فیلسوفان و زبان‌شناسان معاصر می‌باشد.

به زعم دریدا نمی‌توان دستاوردها و مفاهیم سوسور را چه به ایجاب چه به سلب نادیده گرفت. مفاهیم سوسور راهی تازه برایمان در زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و حتی فلسفه ... می‌گشاید، اما با این حال او عقیده دارد که در زبان‌شناسی سوسور، متافیزیک حضور غربی با مفاهیمی زبان‌شناختی و با تأکید بر آوا و گفتار و سرکوب نوشتار پی گرفته می‌شود و چه بسا با چهره و نقابی دیگر در گفتمان زمانه ما به حیات خود ادامه می‌دهد. بی‌آنکه ردپای واضحی از خود بر جای بگذارد. در ادامه تلاش بر آن است که ابتدا مفاهیم نشانه و وجه تفاوتی آن از نظر خود سوسور توصیف شود. و سپس اشاره خواهد شد که چگونه سوسور بر دریدا تأثیر گذاشته است و در نهایت نقد دریدا به سوسور در مسأله ی رابطه میان گفتار و نوشتار ارایه خواهد گردید.

۲. نشانه و وجه تفاوتی آن در اندیشه سوسور

در اوایل قرن بیستم سوسور دست به کاری شگرف در زبان‌شناسی زد. او در سلسله درس‌هایی که در کلاس درس ارایه داد و بعدها به همت دانشجویان و همکارانش گردآوری شد، به نقد زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی پرداخت. زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی همانند تمامی رویکردهای قرن نوزدهم تحت تأثیر ویکو، هردر و هگل زبان را در امتداد زمان و تاریخ مورد بررسی قرار می‌داد.

از بنیان‌گذاران آن می‌توان به آر.راسک (R.Rask) (۱۸۳۲-۱۸۷۸)، ژ.گرم (J.Grimm) (۱۷۸۵-۱۸۶۳)، اف.بوپ (Bopp) (۱۸۶۷-۱۷۹۱) و دبلیو.فون.هومبولت (W.V.Humboldt) (۱۷۶۷-۱۸۳۵) اشاره کرد. (روبینز، ۱۳۷۰، ص ۳۶۲). البته سوسور سال‌ها به این نوع زبان‌شناسی پرداخت. اما دریافت که هنوز نمی‌تواند شناخت درستی از ماهیت زبان داشته باشد

به این علت در صدد برآمد که رویکردی تازه را در زبان‌شناسی بگشاید. به نظر می‌رسد او به‌جای توجه به هگل تلاش می‌کند به کانت باز گردد.

فلسفه نقدی کانت به نقد همه‌جانبه متافیزیک و معرفت‌شناسی سنتی غربی پرداخت. کانت در نخستین گام پرسش از خود مسأله شناخت را مطرح می‌کند. یا به عبارت دیگر کانت می‌خواهد خود فرآیند شناخت را بشناسد. سوسور نیز تلاش می‌کند با پرسش دوباره از ماهیت زبان و علم زبان‌شناسی نگرش نقدی کانت در معرفت‌شناسی را به زبان‌شناسی نیز تسری دهد. ابتدا او زبان‌شناسی را به دو قلمرو زبان‌شناسی درزمانی (Linguistic diachronic) و زبان‌شناسی همزمانی (Linguistic synchronic) تقسیم می‌کند (سوسور، ۱۳۸۲، ص ۱۱۷). زبان‌شناسی در زمانی که نام تازه‌ای برای زبان‌شناسی تاریخی است، دگرگونی‌های آوایی و نوشتاری واژگان و تأثیرات زبان‌های گوناگون بر یکدیگر را مورد پژوهش و مطالعه قرار می‌دهد. در حالی که در زبان‌شناسی همزمانی، که سوسور خود را واضع آن می‌داند، به خود ماهیت زبان صرف نظر از وجه تاریخی آن پرداخته می‌شود. در واقع وجه ایستا و ثابت زبان مورد نظر است. در وجه ایستا و ثابت زبان، ما در پی قوانین و قواعدی و رای‌مکان و زمان هستیم که اساساً این قوانین و قواعد می‌توانند ماهیت زبان را برای ما آشکار کنند. سوسور به عنوان مؤسس زبان‌شناسی همزمانی تلاش می‌کند با مثال‌های گوناگون به تمایز آن با زبان‌شناسی درزمانی تأکید کند. از جمله تشبیه یک شیء، ساقه‌ی گیاه و بازی شطرنج به زبان. مثلاً وقتی به ساقه‌ی یک گیاه برش طولی می‌زنیم همانند بررسی درزمانی زبان است، چنان‌که برش عرضی همانند بررسی همزمانی زبان است. (همان، صص ۱۲۶ و ۱۲۷).

در ابتدای راه برای زبان‌شناسی همزمانی مهم است که تلقی خود را از زبان بیان کند. در این نقطه است که بیان سوسور با پیچیدگی همراه است. خود سوسور سه مفهوم را برای تحدید موضوع پژوهش زبان‌شناسی همزمانی مشخص می‌کند. لانگاز (Langage) یا قوه ناطقه، لانگ (Langue) یا زبان، پارول (Parole) یا گفتار. سوسور با نگرانی تأکید می‌کند که این سه وجه زبان از هم متمایز هستند. قوه ناطقه نامتعیین و ناممکن است. "قوه ناطقه در هیچ یک از مقولات واقعیات موجود انسانی قرار نمی‌گیرد، زیرا معلوم نیست که چگونه می‌توان وحدت آن را مشخص ساخت." (همان: ص ۱۵) و از طرف دیگر پارول یا گفتار نیز به زبان فرد یا قومی خاص برمی‌گردد^۱. بنابراین نمی‌تواند به عنوان امری جزئی متعلق علم زبان‌شناسی همزمانی باشد (همان، ص ۲۱). تنها زبان یا لانگ است که امری اجتماعی است یعنی خاستگاه آن اجتماع می‌باشد. از یک طرف مثل لانگاز امری نامتعیین و بدون حدود نیست از طرف دیگر

مثل پارول تحقق جزئی در زبانی خاص ندارد. لانگ در عین تحقق در عینیت که همانا در اجتماع است یک امر کلی است که فراتر از یک مکان یا زمان خاص قرار دارد.

سوسور با طرح این حوزه‌ها و به ویژه با تأکید بر لانگ به عنوان امری اجتماعی، افقی تازه در مفهوم زبان، نشانه و ماهیت آن‌ها می‌گشاید. سوسور با تأکید بر اجتماعی بودن زبان و نشانه دو تلقی حاکم الهیاتی و فلسفی از آن‌ها را به چالش می‌کشد. از یک طرف زبان امری نیست که از آسمان نازل شده باشد (Derrida, 1982, P.11). آن به مثابه یک ندای وحیانی از طرف پیامبران از جانب خداوند نیامده است. بلکه در میان جامعه انسانی و به وسیله مردم برای ارتباط با یکدیگر قرارداد شده است. اندیشه این که زبان و نشانه یک امر قراردادی هستند سوسور را در مقابل تلقی فلسفی مسلط از افلاطون تا زمانه خودش قرار می‌دهد. افلاطون در رساله کراتولوس به این مسأله می‌پردازد که آیا زبان یک امر قراردادی است یا طبیعی (افلاطون، ۱۳۸۰، بند ۲۸۳). مسأله‌ای که حتی پیشا سقراطیان و سوفسطاییان نیز بدان پرداخته‌اند. (Joseph, 2006, p.67). این مفهوم که کلمات همان نشانه‌ها هستند چیز جدیدی نیست. سه قرن قبل از میلاد رواقیون از نشانه (semion) سخن گفتند. چنان که واژگانی نظیر دلالت (Signification)، دلالت کردن (Signify) و واژگانی لاتین هستند که در پاسخ به واژه نشانه یونانی ساخته شدند (Matthews, 2003, p.17). اما سوسور با قراردادی دانستن نشانه به نقش سوژه در تقرر و تحقق عینیت و رویداد زبانی تأکید می‌کند. او تلقی متعارف از نشانه و دال و مدلول را به پرسش می‌گیرد. سوسور با گستردن سوپژکتیویته کانت به حوزه زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی جایگاه دال و مدلول را در ذهن قرار می‌دهد. هیچ دالی به هیچ شی‌ای در جهان بیرونی اشاره نمی‌کند. در نشانه‌شناسی سنتی (اگر فرض کنیم چنین علمی پیش از سوسور وجود می‌داشت) دال به عنوان یک امر ذهنی به یک شیء بیرونی دلالت می‌کند. در حالی که سوسور با پذیرش وجه دو گانه نوشتار در قالب دال و مدلول، مدلول را یک "مفهوم" می‌نامد که در ساختار نهانی تر ذهن وجود دارد و دال در قالب یک "تصویر صوتی" از آن حکایت می‌کند. بنابراین نشانه کاملاً یک امر سوپژکتیو است.

نشانه زبانی نه یک شیء را به یک نام، بلکه یک مفهوم را به یک تصویر صوتی پیوند می‌دهد. تصویر صوتی، آوایی مادی نیست که جنبه فیزیکی داشته باشد، بلکه اثر ذهنی این آواست و حواس ما نمایی از آن را ارائه می‌دهد، نشانه زبانی محسوس است و اگر بر آن می‌شویم که آن را "مادی" بنامیم، تنها به همین معنی و برای تقابل با وجه دیگر تداعی، یعنی مفهوم است که معمولاً مجردتر می‌نماید. (سوسور، ۱۳۸۲، ص ۹۶).

اما دال و مدلول یا "تصویر صوتی (Acoustic Image)" و "مفهوم (Concept)" دو وجه یک نشانه هستند. سوسور آن‌ها را به دو روی یک ورق کاغذ یا سکه تشبیه می‌کند. این دو وجه همواره با هم قابل تصور هستند. تمایز میان آن‌ها، یک تمایز منطقی و تحلیلی است اما در مقام تحقق آن‌ها یک چیز هستند. به خاطر همین امر است که سوسور می‌تواند آن‌ها را سوپزکتیو بداند. سوپزکتیو بودن یک نشانه به معنای انتزاعی بودن آن نیست. درست است که دال و مدلول اگر به تنهایی لحاظ شوند امری انتزاعی اند اما یک نشانه که ترکیبی از آن‌هاست یک امر انضمامی است. البته بایستی در نظر داشت که امر انضمامی به معنای امر واقعی نیست بلکه انضمامی در این جا مفهومی کانتی است که اشاره دارد به این که قوام بخش عینیت و امر انضمامی ساختار ذهن است. از این جهت نشانه هم به مثابه عینیت زبان شناختی یک امر انضمامی است. (Joseph, 2006, p.p 64-65)

از درون ویژگی سوپزکتیو بودن نشانه دو ویژگی الف) اختیاری بودن نشانه ب) خطی بودن دال منتج می‌شود. هر دو ویژگی، نشانه به معنای متعارف پیش از سوسور را به نقد می‌کشاند. اختیاری بودن نشانه، هر گونه رابطه ذاتی و طبیعی میان دال و مدلول را انکار می‌کند. هر دال یا "تصویر صوتی" به طور اختیاری و در قالب یک قرارداد در بستر تاریخ توسط انسان‌ها به مدلول یا مفهومی گره خورده است. و این رابطه البته همواره در حال دگرگونی است. گرچه سوسور به این واقف بود که این قراردادها را به راحتی نمی‌شود لغو کرد. این ویژگی بنیان تفکر زبان به مثابه یک ساختار است (کالر، ۱۳۷۹، ص ۲۱). وقتی زبان یک ساختار باشد دارای اجزایی است که این اجزاء وجهی جوهری و ذاتی ندارند. بلکه در نسبت با یکدیگر قوام می‌یابند. اشاره سوسور به این که زبان تنها انبانی از واژگان نیست اشاره به این وجه و ویژگی ساختاری زبان است (سوسور، ۱۳۸۲، ص ۹۵) پس تمام نشانه‌های زبانی وجهی تفاوتی یا differential دارند. سوسور تلاش می‌کند با مثال‌های گوناگون این مساله را تشریح کند. او حتی پیش از ویتگنشتاین دوم زبان را به بازی شطرنج تشبیه می‌کند (همان، صص ۱۲۷-۱۲۶). "یک وضعیت از بازی با یک وضعیت از زبان به خوبی مطابقت می‌کند". تمامی مهره‌های شطرنج ارزش خود را در نسبت با یکدیگر می‌یابند. دال‌ها نیز در نسبت با یکدیگر معنا می‌یابند. آن‌ها به طور ایجابی به هم مربوط نمی‌شوند بلکه به طور سلبی با هم دیگر در ارتباط هستند. تصویر صوتی "میز" چون به تصویر صوتی "صندلی"، "خدا"، "عدالت"، "عاقبت" مربوط نمی‌شود به مفهوم میز مربوط می‌شود.

در زبان چیزی جز تفاوتها وجود ندارد. از این مهمتر، لازمه یک تفاوت معمولاً وجود عناصر مثبتی است که افتراق میانشان برقرار شود، اما در زبان فقط تفاوت های " عاری از عنصر مثبت " وجود دارند. چه معنی (مدلول) را در نظر بگیریم و چه صورت (دال)، زبان نه در برگیرنده مفاهیم است و نه دربرگیرنده آواهایی که پیش از نظام زبان وجود داشته باشند. زبان تنها تفاوت های مفاهیم و تفاوت های آواهای ناشی از نظام خود را دربر می گیرد. آنچه از مفهوم یا از ماده آوایی در یک نشانه وجود دارد، نسبت به نشانه های پیرامون آن از اهمیت کمتری برخوردار است. دلیل این امر آن است که ارزش یک عنصر می تواند بدون تغییر معنی و آوایش تنها به دلیل دگرگونی یک عنصر مجاور، تغییر یابد. به این ترتیب، در یک وضعیت زبانی خاص همه چیز بر بنیاد روابط استوار است. (همان، صص ۱۷۶-۱۶۹)

اما برای شکل گیری یک واژه و حتی یک سخن، نشانه زبانی یک ویژگی دیگر نیز بایستی داشته باشد. و آن خطی بودن است. همان طور که ملاحظه شد سوسور متغیر زمان را به اسم زبان شناسی در زمانی از حیطه مطالعه جدی زبان (به زعم خود) یعنی زبان شناسی همزمانی به یک سو نهاد. اما به طور ریشه ای به لحاظ ویژگی خطی بودن نشانه از نو به آن باز می گردد. درست است که سوسور به نقد تمام عیار زبان شناسی تاریخی می پردازد، اما مهم است که نشان دهد زبان همواره در حال تغییر و تحول است. ویژگی خطی بودن نشانه به ویژه این مسئولیت را به عهده می گیرد (Holdcroft, 1991, p71). این دو ویژگی یعنی اختیاری بودن نشانه و خطی بودن دال باعث ایجاد دو گونه رابطه میان واحدهای زبانی می گردند. این دو گونه رابطه عبارت اند از ۱) روابط همنشینی (Syntagmatic relations) ۲) روابط متداعی (associative relations) یا جاننشینی. (همان، صص ۱۷۷ و ۱۷۶) (Derrida, 1997, P.P 122- 124). وقتی سخن می گوئیم کلمات بایستی در یک زنجیره زمانی به هم متصل شوند این نوع رابطه، رابطه همنشینی یا زنجیره ای نام دارد. اما وقتی به یک واژه در یک رابطه همنشینی می رسیم، واژگانی نزدیک به آن واژه چه به لحاظ معنایی و چه به لحاظ صوتی در ذهن و حافظه ما تداعی می شود. این نوع رابطه، رابطه متداعی یا جاننشینی نام دارد. برای نمونه وقتی می گوئیم: " هوا بارانی است ". میان هوا، بارانی و است رابطه همنشینی حاکم است. اما وقتی واژه هوا را در این جمله بیان می کنیم، ناخودآگاه تعداد زیادی واژه در ارتباط با واژه هوا نظیر آسمان، ابر، خانه، خیابان، در ذهن ما نقش می بندد. بنابراین سخن گفتن و حتی نوشتن ما از تلفیق این دو نوع رابطه افقی و عمودی شکل می گیرد. در رابطه جاننشینی زمان از حرکت می ایستد و مکانی خالی، انتظار یک واژه و یا یک حرف را می کشد. این رابطه

سوسور به روایت دریدا: ... (مهدی خبازی کناری و ندا راه‌بار) ۱۷۵

"عناصر غیابی را در یک زنجیره بالقوه ذهنی به هم می پیوند" (همان، ص ۱۷۷). در حالی که در رابطه همنشینی زمان عامل اصلی شکل‌گیری یک سخن یا واژه است. حضور زمانی چند واژه یا حرف است که سخن را می‌سازد. این دو رابطه هر چه بیشتر بر ویژگی تفاوتی یا differential نشانه‌های زبانی تاکید می‌کنند. بنابراین اول این که در زبان به مثابه یک ساختار "همه چیز بر بنیاد روابط استوار است" (همان، ۱۷۶) و دوم این که این روابط، روابطی سلبی هستند نه ایجابی، و سوم، همین روابط سلبی ویژگی تفاوتی نشانه را تقرر می‌بخشند. پس از سوسور مفهوم تفاوت و difference به عنوان یکی از کانونی‌ترین مفاهیم زبان‌شناسی و به طور عام اندیشه ساختارگرایی درآمده است. طوری که حتی در بنیادهای فکری فیلسوفان ریشه دوانده است. یکی از مهمترین این فیلسوفان ژاک دریدا، فیلسوف فرانسوی است. از این جهت در ادامه به اجمال تاثیر سوسور بر دریدا را مرور می‌کنیم.

۳. ردپای مفاهیم سوسور در مفاهیم دریدا

دریدا درباره دین خود به سوسور آشکارا سخن گفته است. در این که مفاهیم او را نمی‌شود انکار کرد. بلکه ناچاریم از آن‌ها در صورت‌بندی اندیشه خود بهره‌بریم. "طوری که بدون آن‌ها هیچ چیز برای ما قابل تصور نیست (Derrida, 1997, P.P 13-14). اما دریدا فیلسوفی منفعل نیست. او در آمد و شدی سلبی و ایجابی بسیار پیچیده با تمامی اندیشمندان و متون آن‌ها به گفتگو می‌نشیند. به حتم بسیاری از مفاهیم او در این جهت شکل گرفته‌اند. در قوام مفاهیمی نظیر Difference، رد، سر-نوشتار، حواشی، ... به آسانی ردپای مفاهیم سوسور نظیر تفاوت یا difference، نشانه، دال و مدلول، روابط جانشینی و همنشینی، اختیاری و خطی بودن نشانه به چشم می‌خورد (Bennington, 2004, p.186). دریدا در بخش‌های زیادی از آثار خویش به سوسور پرداخته است. این آثار عبارتند از:

- ۱- بخش اول کتاب "از گراماتولوژی" (Of Grammatology) با عنوان "نوشتار پیش از حرف" (Writing before the letter).
- ۲- مقاله‌ای با عنوان "حلقه زبانی ژنو" (The Linguistic circle of Geneva) در کتاب "حواشی فلسفه" (Margins of philosophy) که خلاصه‌ای از کتاب "از گراماتولوژی" می‌باشد.
- ۳- در کتاب "مواضع" (Positions)
- ۴- بحث درباره onomatopoeia (صدا واژه) در کتاب "Glas"

۵- در کتاب "نوشتار و تفاوت" (Writing and Difference) مباحثی زیادی را به دلالت و ساختار اختصاص داده است.

نقد دریدا به سوسور بیشتر شامل این امر می‌شود که چرا سوسور نوشتار را در مقابل گفتار تحقیر می‌کند. او این مساله را به تلقی سوسور از نشانه مربوط می‌داند. که این مساله نیز ریشه در لوگوس محوری (Logocentrism) و متافیزیک حضور تفکر غربی دارد (Derrida, 1997, P.p.22-3.43) (Derrida, 1981, p.32). چنان چه خود دریدا به صراحت به این مساله اشاره می‌کند که او صرفاً قصد ندارد به نقد سوسور بپردازد بلکه بر آن است سنت غیرنقدی تفکر غربی را به نقد کشاند (Derrida, 1997, P.45). مساله نوشتار مساله ای است که به دریدا اجازه می‌دهد از زبان شناسی سوسور به متافیزیک مبتنی بر حضور اندیشه غربی پلی بزند و آن‌ها را ادامه یک سنت بداند. اما این نگاه نقادانه به سوسور باعث نمی‌شود که دریدا از بسیاری از مفاهیم سوسوری برای قوام اندیشه خود و حتی برای نقد زبان شناسی سوسور و متافیزیک غربی چشم‌پوشد.

یکی از این مفاهیم، مفهوم تفاوت یا difference است. در صفحات قبل به اهمیت این مفهوم نزد سوسور اشاره شد. دریدا هم بر این باور است که این مفهوم از ویژگی قراردادی یا اختیاری بودن نشانه ناشی می‌شود که پیوند عمیقی با ویژگی دوم نشانه یعنی خطی بودن دال دارد. دریدا بر این باور است که تفاوت یا difference مفهومی در کنار مفاهیم دیگر نیست بلکه آن نحوه تحقق مفاهیم و کلمات است. "بنابراین difference یا تفاوتی که سوسور از آن سخن می‌گوید خودش نه یک مفهوم است و نه یک کلمه در میان کلمات دیگر." (Derrida, 1982, P.11). اما دریدا بر آن است که مفاهیمی که سوسور طرح کرده است امکان‌های فراوانی دارد که حتی خود سوسور هم نتوانسته است آن‌ها را به تحقق برساند (Derrida, 1997, P.44). در این جهت بسط ویژگی اختیاری و قراردادی بودن نشانه، بازی زبان را که آن هم مفهومی سوسوری است، سیال تر می‌کند.

به زعم دریدا هنوز رد پای متافیزیک غربی مبتنی بر حضور هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در بن‌مایه‌های اندیشه سوسور می‌توان دید. این سرسپردگی سوسور به متافیزیک حضور بیش از همه در مفهوم سلبی یا ایستابودن و جوهر گونه مدلول ظهور پیدا کرده است. اما با این حال دریدا بر این عقیده است که سوسور با انکار نسبت ذاتی و طبیعی دال و مدلول قدم بسیار بزرگی برای فهم نحوه تحقق زبان برداشته است. تنها یک قدم برای تکمیل کار بزرگ سوسور باقی مانده است و آن هم این است که دال را از انقیاد مدلول بیرون بیاوریم. دریدا تاکید می‌کند

که مدلول خود زنجیره ای از مفاهیم دیگر نظیر مثل، صورت، خدا، روح، شناخت مطلق، ذات، جوهر و حقیقت ... را شامل می‌شود. (Mooney, 1994, P.46). "ارجاع به معنای مدلول اندیشه پذیر به یک نظام " هستی - خدا - غایت - شناسانه " وابسته است " (Derrida, 1997, P.73). بنابراین انکار مدلول انکار هر گونه مفهومی است که بازی زبان و اندیشه را به سلطه خویش در می‌آورد. با این عمل وجه تفاوتی نشانه در ساحت یک بازی شطرنجی بی انتها هر چه تمام تر خود را به فعلیت می‌رساند. سوسور زبان را به بازی شطرنج تشبیه می‌کند تا به وجه تفاوتی آن تاکید کند. دریدا از آن هم فراتر می‌رود و از شطرنجی بی انتها یاد می‌کند تا وجه تفاوتی دال‌ها را عمق و وسعت بیشتری ببخشد. چنان‌که نشانه‌های زبانی تنها دال‌هایی هستند که به یکدیگر به وجهی سلبی ارجاع می‌دهند بدون این‌که مدلولی مرکز ثقل آن‌ها قرار بگیرد.

نتیجه این تاویل ساختارزدایانه دریدا از مفهوم تفاوت یا difference سوسور، شکل‌گیری Differance است. در زبان فرانسه وقتی این دو واژه را تلفظ می‌کنیم هیچ تفاوتی در بیان گفتاری و آوایی آن‌ها شنیده نمی‌شود. انگار در گفتار و آوا، Differance هم‌چنان difference باقی می‌ماند. اما در صورت نوشتاری، حرف a به جای حرف e می‌نشیند. دریدا در این جایگزینی هم از روابط جانشینی سوسور بهره گرفته است. Differance در اولین نگاه می‌خواهد به وجه نوشتاری تاکید کند و این‌که نوشتار طفیلی و یا بازنمایی گفتار نیست. از طرف دیگر Differance یک دال است، دالی که مدلولی ندارد و یا به عبارت بهتر، زیر سلطه هیچ مدلولی قرار ندارد. آن به مثابه خاستگاهی است که حتی وجه تفاوتی دال‌ها از آن جا بنیاد می‌گیرند. "Differance یک مولد و علیتی اصیل و سازنده است. فرایندی از برش و تقسیم‌بندی است که می‌تواند چیزهای متفاوت و اساساً دیفرنس‌ها را ایجاد می‌کند." (p.9, Derrida, 1982)

۴. سوسور: نوشتار به مثابه غاصب

ملاحظه کردیم که تا چه میزان اندیشه و مفاهیم سوسور در اعماق اندیشه و مفاهیم دریدا ریشه دارد. به زعم او با ظهور سوسور این تفکر که زبان از آسمان نازل شده منسوخ شده است. (Derrida, 1982, P.11) با این حال دریدا، سوسور را نیز ادامه‌ی سنت متافیزیکی غرب می‌داند. (Derrida, 1997, P.43) اما این وابستگی به متافیزیک غربی بیشتر از همه در جاهایی خود را نشان می‌دهد که سوسور به نوشتار هجوم می‌برد. دریدا در کتاب

"از گراماتولوژی" (Derrida, 1997) به طور مبسوط نظر سوسور راجع به نوشتار را مورد بررسی و نقد قرار داده است. به نظر می‌رسد که او این کتاب را در اساس در مقابل کتاب "دوره زبان شناسی عمومی" (Course in General Linguistics) (سوسور، ۱۳۸۲) سوسور نگاشته است. کتابی درباره و به پشتیبانی نوشتار در مقابل کتابی درباره و به پشتیبانی گفتار. برای دریدا فصل ششم پیش درآمد "دوره زبان شناسی" به واسطه‌ی این که سوسور در آن جا به نوشتار می‌تازد حایز اهمیت است. این تاخت و تاز به نوشتار "در تمامی سنت غربی چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ عملی" (Derrida, 1997, P.30) انجام گرفته است. سوسور هم خود را متعهد به انجام این عمل می‌داند. او همواره نوشتار را ذیل گفتار قرار می‌دهد و آن را دارای کارکردی محدود و اشتقاقی (derivative) می‌داند.

زبان و خط [= نوشتار]^۲ دو دستگاه نشانه‌ای متمایز از یکدیگرند و دومی تنها به خاطر نمایاندن اولی به وجود آمده است. پدیده زبان را نمی‌توان به خاطر پیوند میان واژه مکتوب و واژه ملفوظ تعریف کرد، بلکه تنها واژه ملفوظ این پدیده را می‌سازد. (سوسور، ۱۳۸۲، ص ۳۶)

تمایز میان دو قلمروی درونی و بیرونی زبان در فصل پنجم همین بخش توسط سوسور مقدمه‌ای برای تفکیک زبان و خط می‌باشد. این تفکیک سوسور نیز برای نقد زبان شناسی قرن نوزدهم صورت گرفته است. اندیشمندان آن زمان تحت تاثیر کسانی چون هردر (Herder) فیلسوف آلمانی هم عصر کانت عوامل تاریخی-جغرافیایی، نژادی را در بررسی زبان دخالت می‌دادند. به زعم سوسور این متغیرها را نباید در بررسی زبان بکار گرفت. چنان که آن‌ها بیرون از زبان قرار دارند.

تعریف من از زبان ایجاب می‌کند تا هر چه را که با سازمان و نظام آن بیگانه است و به طور خلاصه هر چه تحت عنوان "زبان شناسی برونی" مشخص می‌شود، از آن مجزا سازیم (همان، ص ۳۱). به اعتقاد من بررسی پدیده‌های زبانی برونی بسیار ثمربخش است؛ ولی اگر بیندازیم که بدون آنها نمی‌توان ارگانسیم درونی زبان را بازشناخت، به خطا رفته ایم (همان، ص ۳۳)..... نحوه عملکرد زبان شناسی درونی کاملاً متفاوت است؛ به این ترتیب که در آن هیچ نظم اختیاری قابل اعمال نیست. زبان دستگاهی است که تنها نظم ویژه خود را می‌شناسد (همان، ص ۳۴).

دریدا در دو فصل فرعی با عناوین "بیرونی و درونی" (The outside and the inside) و "بیرون هست درون" (The Inside outside is The) که به تبعیت از هایدگر بر فعل هست

علامت ضربدر می زند.) در کتاب "از گراماتولوژی" (Derrida, 1997, PP, 30, 44) به نقد این تقسیم بندی سوسور می پردازد. وقتی نوشتار، بازنمایی زبان می گردد پس قلمرو آن بیرون از زبان قرار دارد.

اگر نوشتار چیزی نیست جز تصویر زبان، پس می توان آن را از قلمرو زبان به بیرون راند (زیرا این امر بر این باور مبتنی است که یک امر بیرونی از زبان وجود دارد، چنان که تصور نیز به آسانی از نظام واقعیت بیرون نگه داشته می شود ... سوسور با طرح مساله " بازنمایی زبان به واسطه نوشتار" این امر را فرض می گیرد که " نوشتار با نظام درونی زبان بیگانه و نامرتب است " (Ibid, P. 32)

این نقد شامل این بیان سوسور که دو گونه نظام نوشتاری وجود دارد نیز می شود. این تقسیم بندی به طور ضمنی ویژگی درونی تر و بیرونی تر بودن نسبت به زبان را در خود دارد.

در مورد خط دو نظام بیشتر وجود ندارد:

۱- نظام اندیشه نگار (Ideographic) که در آن واژه به کمک یک نشانه واحد نمایانده می شود و نسبت به آواهای سازنده واژه بیگانه است. این نشانه نمودار کل واژه و در نتیجه نمودار مفهومی است که واژه بیان می کند. نمونه کلاسیک این نظام، خط چینی است.

۲- نظامی که عموماً " آوایی" (Phonetic) نامیده می شود و هدف آن ارائه یک رشته آوایی است که در واژه به دنبال یکدیگر می آیند. خطوط آوایی گاه هجایی و گاه الفبایی اند، که در این صورت، بر عناصری استوار شده اند که در گفتار به اجزای کوچکتری قابل تجزیه نیستند. وانگهی، خطوط اندیشه نگار آزادانه [با نشانه های آوایی] آمیخته می شوند. بعضی از نشانه های اندیشه نگار ارزش نخستین خود را از دست می دهند و سرانجام نمایانگر آواهای مجزا می شوند. در ذهن ما، واژه مکتوب گرایشی به این دارد که جانشین واژه ملفوظ شود. این امر در مورد هر دو نظام خط صادق است، هر چند این گرایش در دستگاه نخست بیشتر به چشم می خورد. (سوسور، ۱۳۸۲، صص ۳۸-۳۹)

از نظر دریدا این حدود و مرزی که سوسور برای مفاهیم " صورت نگاری" (Pictogram) و " اندیشه نگاری" (Ideogram) مشخص کرده است، گنگ و مبهم و شکننده است. چنان که میان نوشتارهای صورت نگارانه (Pictographic)، اندیشه نگارانه و آوایی مرز مشخصی وجود ندارد.

اگر اکنون شکنندگی مفاهیم صورت نگاری و اندیشه نگاری و همانند آن و عدم وضوح سرحدات میان اصطلاحات نوشتار صورت نگارانه، اندیشه نگارانه و آوایی مورد ملاحظه قرار گیرد، نه تنها حدود سوسوری معقول به نظر نمی رسد بلکه ضرورت دارد که زبان‌شناسی عمومی از تمامی مفاهیمی که از متافیزیک- و اغلب از طریق روان‌شناسی- به ارث برده است. دست بشوید. (Derrida, 1997, P. 32)

سوسور در ادامه اشاره می کند که پژوهش او محدود است به خط [= نوشتار] آوایی و به نظامی که "صورت اولیه آن الفبای یونانی است" (سوسور، ۱۳۸۲، ص ۳۹) و در واقع نظام "اندیشه نگار" را به یک سو می نهد. البته این نظام دوگانه خط پیش از سوسور نیز مورد توجه اندیشمندان بوده است. حتی بر خلاف سوسور، خط و نوشتار اندیشه نگار را دارای قابلیت بیش‌تری برای تأمل می دانستند. از این جهت دریدا با این که تمامیت سنت غربی را گفتار محور می داند، اما معتقد است گاهی کورسویی از توجه به نوشتاری که تحت سلطه آوا نیست به چشم دیده می شود. از آن جمله توجه لایب نیتس به زبان چینی است. این نحوه ی نگرش مثبت به نوشتار کمتر در تاریخ فلسفه غرب مورد توجه بوده است.

"اگر به دلایلی نظام مند و عمیق قرن نوزدهم میراثی عظیم از فریب و کج اندیشی برای ما بر جای می گذارد، با این حال نظریه نشانه نوشتاری در اواخر قرن نوزدهم و در طول قرن هجدهم نتایج زیادی را به بار می آورد" (Derrida, 1997, P. 75).

دریدا توجه لایب نیتس به خط چینی را تلاشی خستگی ناپذیر می داند که پژوهش‌های تاریخی نوشتار را با طرح پرسش‌های فلسفی زنده نگه داشته است. او تأکید می کند دو نگاه به نوشتار در تاریخ فلسفه غرب شکل گرفته است. یکی سعی در به انزوا کشاندن نوشتار و تحقیر آن را دارد و دیگری که در بیان دکارت و به ویژه لایب نیتس وجود دارد به خط چینی به عنوان نوشتاری که شاید بتواند به فلسفه حقیقی کمک کند نظری تازه می کند. در این جهت زبان ریاضی به عنوان زبانی عام و کلی همانند زبان چینی مورد ستایش قرار می گیرد. چرا که می تواند به فلسفه حقیقی در مسیر رسیدن به تعیین کمک کند (Ibid, P. 78).

اشتیاق لایب نیتس برای اقتباس از نوشتار و خط چینی از جهت اختیاری و دلخواهی بودن (Arbitrariness) آن است. ویژگی یی که استقلال آن از تاریخ را موجب می شود. این دلخواهی و اختیاری بودن پیوندی ضروری با ذات "غیر-آواشناختی" (non-phonetic essence) دارد که لایب نیتس بر آن است که این ویژگی را به نوشتار و خط چینی نسبت دهد. (Ibid, P. 79)

اما با این حال تمامیت تفکر لوگوس محور غربی در فضایی قوم محورانه و نژاد پرستانه حرکت می‌کند. توجه لایب نیتس به خط چینی تنها به جهت برگرفتن ویژگی عام آن است. لایب نیتس نیز در فضایی گفتار محور تنفس می‌کند. دریدا قطعه‌ای را از لایب نیتس برگرفته از Opuscles (۴۹۷) (سیاه مشقی ناچیز) در تایید این امر نقل می‌کند. "گفتار نشانه‌ی اندیشه‌ی شخص با یک صدای منظم شده می‌باشد. نوشتار با ویژگی دوام آن بر روی کاغذ به گفتار مربوط می‌شود." (Ibid, P.79) سوسور هم مانند لایب نیتس یکی از نیازهای گفتار به نوشتار را جهت باقی ماندن و دوام در طول زمان می‌داند. این ویژگی به همراه چند ویژگی دیگر شرایط را برای استیلای نامبارک نوشتار بر گفتار فراهم می‌کند.

ولی اعتبار خط (نوشتار) را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

۱- نخست آنکه تصویر نوشتاری واژه مانند پدیده‌ای دائمی و پابرجا در نظر ما جلوه‌گر می‌شود که ظاهراً در طول زمان برای حفظ یگانگی زبان شایسته‌تر از آوا بوده است. گرچه این پیوند کاملاً سطحی است و نوعی یگانگی ساختگی را می‌آفریند، اما نسبت به تنها پیوند حقیقی و طبیعی، یعنی آوا، آسانتر قابل درک است.

۲- برای بسیاری از افراد تاثیرات دیداری آشکارتر و پایدارتر از تاثیرات شنیداری است؛ و از این روست که تاثیرات نوع اول را ترجیح می‌دهند و بدین‌سان سرانجام، تصویر نوشتاری، به ضرر آوا، خود را تحمیل کرده است.

۳- زبان ادبی نیز اهمیت ناسزاوار خط را افزایش می‌دهد؛ زبان ادبی برای خود فرهنگ لغت و دستور زبان دارد، در مدارس نیز از روی کتاب و به یاری آن تعلیم داده می‌شود. به نظر می‌رسد که زبان را زندگانی تنظیم کرده باشد حال آنکه این رمزگان خود قاعده‌ای نوشتاری است که در بند کاربردی دقیق، یعنی رسم الخط قرار دارد. به همین دلیل، خط اهمیتی اساسی می‌یابد و در نتیجه فراموش می‌شود که رابطه طبیعی، درست عکس آن است؛ انسان قبل از آموختن خط، سخن گفتن را فرا می‌گیرد.

۴- سرانجام، وقتی میان زبان و رسم الخط ناهماهنگی پدید آید، حل اختلاف برای هرکس به غیر از زبان‌شناس مشکل خواهد بود؛ اما از آنجا که صدای زبان‌شناس به جایی نمی‌رسد، صورت نوشتار، خواهی نخواهی از مقامی والاتر برخوردار می‌گردد، زیرا هر راه حلی که از طریق آن ارائه شود، آسانتر خواهد بود؛ به این ترتیب خط از اهمیتی که محق آن نیست، برخوردار شده است. (سوسور، ۱۳۸۲، صص ۳۸-۳۷)

مورد اول اشاره دارد به این که گفتار در لحظاتی از زمان اتفاق می‌افتد و سپس دسترس‌ناپذیر می‌شود. در حالی که نوشتار به دلیل مادیت و تعیین‌اش در طول زمان و

به‌طور دایمی قابلیت بقا دارد. این ویژگی نوشتار باعث این تلقی اشتباه شده است که آن تحقق واقعی زبان است. در حالی که گفتار به دلیل نزدیکی به مدلول و مفهوم، نماینده بلافصل و اصیل‌تر رویداد زبانی است. از این جهت شایستگی بیشتری دارد که متعلق علم زبان‌شناسی باشد. این استدلال دقیقاً شبیه استدلال افلاطون در رساله فایدروس است (افلاطون، ۱۳۸۰، بند ۲۷۵). در مورد دوم سوسور نوشتار را یک امر عینی و بیرونی می‌داند که متناظر با امری دیداری است در حالی که آوا و گفتار در مقابل آن امری شنیداری می‌باشد. و چون مردم به‌طور عام بیشتر تحت تأثیر امر دیداری هستند به نوشتار توجه می‌کنند. اما سوسور امر شنیداری و صوت (Voice) را دارای پیوندی عمیق، ذاتی و طبیعی با اندیشه و معنا می‌داند. او حتی از امری به نام اندیشه-صدا (Thought-Sound) یاد می‌کند. دریدا اشاره می‌کند که پیش‌فرض‌های متافیزیکی سوسور او را به ناچار دلبسته صدا و آوا کرده است (Derrida, 1981, p.21). در مورد سوم سوسور همانند لوی استراوس و روسو پیشرفت را متناظر می‌داند با استیلای نوشتار. هر چه انسان متمدن‌تر، استیلای نوشتار بیشتر. از این جهت هرچقدر دانش ادبی و دستوری افزایش یابد، نوشتار نیز به وجهی پیچیده‌تر خود را به جای آوا و گفتار می‌نشانند. در مورد چهارم او به گونه‌ای در مقابل مورد سوم می‌ایستد. او زبان‌شناسان را تنها افراد باصلاحیتی می‌داند که در زمان ناهماهنگی میان نوشتار و آوا می‌توانند حکم معتبری به سود آوا و گفتار بدهند. در حالی که افراد غیر متخصص و کم‌دانش جانب نوشتار را می‌گیرند.

ملاحظه می‌کنیم در هر چهار مورد به شدیدترین لحن سوسور نوشتار را غاصب (Usurper) جایگاه زبان و گفتار می‌داند. دریدا بر این عقیده است سوسور در این جا از قلمرو زبان‌شناسی خارج شده و تبیینی فرا زبان‌شناسانه ارائه می‌دهد. تبیین‌های اخلاقی، روان‌شناسانه و سیاسی از آن جمله اند که در آن سوسور به مذمت این "غصب کردن" (Usurp) می‌پردازد (Derrida, 1997, P. P41-42). انگار سوسور به مثابه یک معلم اخلاق یک واعظ و زبان‌شناسی که از ژنو آمده وعظ و خطابه‌ای تند و پرت‌تهاب اندر مذمت نوشتار ایراد می‌کند (Ibid, P.34). مذمت نوشتاری که به بهانه یاری رساندن به گفتار به قلمرو او درآمده و در نهایت بر تخت سروری او نشسته است.

..... اما واژه مکتوب آنچنان با واژه ملفوظ، که اولی تصویر دومی است، آمیخته می‌شود که کم‌کم نقش اصلی را غصب می‌کند و سبب می‌گردد تا برای نمایش نوشتاری نشانه‌آوایی ارزشی مساوی یا حتی بیش از خود نشانه‌آوایی قائل شوند. این امر درست

سوسور به روایت دریدا: ... (مهدی خبازی کناری و ندا راه‌بار) ۱۸۳

مانند آن است که بیندازیم برای شناسایی یک شخص بهتر است به عکس او نگاه کنیم تا به خود او. " این توهم سابقه ای طولانی دارد و عقایدی که اینجا و آنجا درباره زبان رایج است، از آن لکه دار شده است اما ستم حروف در خط از این هم فراتر می رود. خط خود را آن‌چنان بر توده مردم تحمیل می‌کند که می‌تواند زبان را متأثر و دگرگون سازد (سوسور، ۱۳۸۲، ۴۵ و ۳۶)

در این جا نوشتار به عنوان گناهی بزرگ همپای " گناه نخستین" (Original sin) قلمداد شده است. امر آلوده ای که دامن پاک و دست نخورده زبان را " لکه دار" کرده است. دریدا این بیان سوسور را با دقت تمام مورد ملاحظه قرار می‌دهد.

استدلال شدید سوسور بیشتر از آن که یک خطای نظری را هدف قرار داده باشد به یک خطای اخلاقی اشاره می‌کند: اشاره به نوعی گناه، - گناه اغلب از جمله توسط مالبرانش و کانت- به مثابه وارونگی رابطه ی طبیعی و ماهوی میان نفس و جسم از طریق اغراض نفسانی تعریف شده است. در اینجا، سوسور به وارونگی رابطه ی طبیعی و ماهوی میان گفتار و نوشتار اشاره می‌کند. این یک قیاس ساده نیست: نوشتار، حروف الفبا، نوشته محسوس توسط سنت غربی همواره به مثابه جسم و ماده بیرونی نسبت به روح، نَفَس، گفتار و لوگوس مورد توجه قرار گرفته است. (Derrida, 1997, P. P 34 - 35)

در نهایت سوسور در آغاز فصل هفتم بخش پیش درآمد، زبان شناسی را فرا می‌خواند که " هر چه زودتر یک امری طبیعی به جای پدیده ساختگی و مصنوعی "نوشتاری بیابد و تلاش کند " آوا" را از انقیاد " نمادهای نوشتاری" و " حروف الفبا" خارج کند و این البته " نخستین گام به سوی حقیقت است" (سوسور، ۱۳۸۲، ص ۴۷).

۵. نتیجه گیری

دریدا با واکاوی مفاهیم سوسور و نقد بر آن‌ها که می‌توان سرکوب نوشتار و ترجیح گفتار را نقطه عطف این انتقادات دانست، قصد دارد نشان دهد که تمامی حوزه ای فکری به طرق و روش های متنوع به تحقیر و سرکوب نوشتار پرداخته اند و سوسور هم از این قاعده مستثنا نبوده است. به زعم دریدا این مساله نه ریشه فردی که یک پروژه تاریخی و محصول یک سنت فلسفی تمام عیار است. گویا کل تاریخ فلسفه و اندیشه بر مبنای این فرضیه (سرکوب نوشتار و ترفیع گفتار) مورد واکاوی و ارزیابی قرار می‌گیرد. دریدا سوسور را هم قربانی مفاهیم سنت فلسفه غرب می‌داند سستی که از آغاز تا کنون به روش های متفاوت بر اهمیت گفتار افزوده و

توشتار را غاصب جایگاه گفتار و امری تحقیر شده به حساب می‌آورد. صرف نظر از این مساله نمی‌توان دریدا را فیلسوفی نوشتار محور تلقی کرد. رویکرد ساختارزدایانه وی به مفاهیم سرکوب شده این اجازه را می‌دهد تا امکان‌های پنهان درون خود را عیان کنند. از جمله دیفرنس Difference مفهومی است که گرچه دریدا از سوسور به عاریت گرفته و کانونی‌ترین مفهوم در زبان‌شناسی سوسور است، اما با تغییر حرف e به a (Differance) به تکثر و خوانش‌های متکثر از متن اشاره دارد. عدم تفاوت در تلفظ آوایی و تفاوت در نوشتار حاکی از این است که توشتار هرگز طفیلی گفتار نیست و نقش خاص خود را ایفا می‌کند. نوشتار به باور دریدا صرف نظر از گفتار ظرفیت‌های گسترده‌ای دارد که آن را در جایگاه خود از زیر بار تحقیر و سرکوب خارج می‌سازد.

در نهایت سوسور و دریدا دو اندیشمندی هستند که در حوزه‌های مختلفی در قالب رویکردهای ساخت‌گرایی و پس‌ساختارگرایی بر اندیشه نیمه دوم قرن بیستم تأثیر بسیاری داشتند. مفاهیم آن‌ها در کنار یکدیگر گفتمانی را فراهم کرده‌اند که چالش‌ها، بحران‌ها، و گره‌های دیرینه اندیشه آدمی را به تصویر کشیده‌اند. این مقاله کوشیده است با آمد و شدی میان مفاهیم آن‌ها به برخی از دستاوردهایشان اشاره کند. چنان‌که بدون مطالعه یکی، اندیشه دیگری را نمی‌توان به درستی دریافت. درست است که نقطه‌ی عزیمت دریدا مفاهیم سوسوراند اما او آن‌ها را به تناسب امکان‌ها و ظرفیتشان گسترش می‌دهد و از زیر سایه‌ی سنگین متافیزیک پیچ در پیچ و ریشه‌دار غربی بیرون می‌آورد تا در افقی تازه، سیالیت از دست رفته‌شان را باز یابند.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به :

sanders . carol (2006) The Cambridge Companion to Saussure. from Part II - The 'Course in General Linguistics' "Langue and Parole" by Gordon ,W.Terrence. Cambridge University Press, Published online by Cambridge University Press: 2006 .

۲. در ترجمه‌ی انگلیسی واژه‌ی writing آمده است.

کتاب‌نامه

روبینز آر.چ. (۱۳۷۰). تاریخ مختصر زبان‌شناسی. ترجمه‌ی علی محمد حق شناس، تهران: نشر مرکز.

سوسور به روایت دریدا: ... (مهدی خبازی کناری و ندا راه‌بار) ۱۸۵

سوسور، فردینان. (۱۳۸۲). *دوره‌ی زبان‌شناسی عمومی*. ترجمه‌ی کورش صفوی، تهران: انتشارات هرمس.

کالر، جانانان. (۱۳۷۹). *فردینان دو سوسور*. ترجمه‌ی کورش صفوی، تهران: انتشارات هرمس.

Bennington, Geoffrey. (2004). *The Cambridge companion to Saussure*. ED. Carol Sanders united kingdom : Cambridge university Press.

Derrida, Jacques. (1973). *Speech and Phenomena and Other Essays On Husserl's Theory of Signs*. Trans. David B. Allison and Newton Garver, USA: North Western University Press.

Derrida, Jacques. (1981). *Positions*. Trans. A. Bass. London : Athlone.

Derrida, Jacques. (1982). *Margins of philosophy*. Trans. alan bass Great Britain: The HARVESTER Press.

Derrida, Jacques. (1986). *GLAS*. Trans. John P. Leavey J.r, and Richard Rand. USA: The University OF Nebraska Press.

Derrida, Jacques. (1997). *Of Grammatology*. Trans. Gayatri Chakravorty Spivak. Baltimore: John Hopkins University Press.

Derrida, Jacques. (2002). *Writing and Difference*. Trans. By Alan Bass. London: Routledge.

Holdcroft, David. (1991). *Saussure, Signs, System, and Arbitrariness*. New York: Cambridge University Press.

Joseph, John E. (2006). *The Linguistic Sign*. In *The Cambridge Companions to Saussure*. Ed. Carl Sanders. London: Cambridge University Press.

Matthews, Peter. (2003). *A Short History of Structural Linguistics*. Australia: Cambridge University Press.

Mooney, Timothy. (1994). *Philosophical roots and bibliographical History*. In *Routledge History of philosophy Vol II*. Ed. Richard Kearney. New York: Routledge.

